

تأملی نظری در یافته‌ها و دشواری‌های «باری بوزان» در بررسی امنیت

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۶/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۱۸

قدیر نصیری*

چکیده

مسئله اصلی مقاله حاضر، بررسی یافته‌ها و دشواری‌های تحقیقات باری بوزان در حوزه مطالعات امنیتی است. بر این اساس به این پرسش پرداخته می‌شود که باری بوزان در ربع قرن منتهی به سال ۲۰۱۱، چه نقشی در پیشبرد بررسی‌های امنیتی ایفا کرده و ابهامات و تناقض‌های نظریه وی کدامند؟ نویسنده مقاله، وجوه پاره‌ای موارد مبهم و متناقض را در آرای بوزان، مفروض گرفته و در پاسخ به پرسش اصلی، در پی آزمون این فرضیه است که باری بوزان با طرح ضرورت گذر از مطالعات راهبردی به مطالعات امنیتی، اهمیت دادن به ابعاد اجتماعی/سیاسی و مخصوصاً با بحث از ماهیت معماگونه امنیت در نظام بین‌الملل، در پیشبرد مطالعات امنیتی سهمیم بوده، لیکن شیوه استدلال و استنتاج وی در چهار مبحث امنیت جامعه‌ای، مرجع امنیت، سطح تحلیل منطقه‌ای و امنیتی/غیرامنیتی دیدن، اعتبار و تعمیم‌پذیری یافته‌هایش را به شدت محدود می‌نماید. روش پژوهش مقاله، کاوش تفسیری از نوع متن‌محور می‌باشد. مطابق این روش، به شرح نظر و سپس نقد الزامات تئوریک و تجلیات پراتیک آن می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: امنیت جامعه‌ای، سطح تحلیل منطقه‌ای، امنیتی دیدن، امنیتی ندیدن، مرجع امنیت

* استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال چهاردهم • شماره چهارم • زمستان ۱۳۹۰ • شماره مسلسل ۵۴

مقدمه

در سال ۲۰۱۱، سی سال از انتشار اولین اثر کلاسیک باری بوزان یعنی «مردم، دولت‌ها و هراس: دستور کاری برای مطالعه امنیت بین‌الملل در دوران پس از جنگ سرد» (Buzan, 2007)، گذشت. بوزان این کتاب را در سال‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۰۷، بازننگاری و بازننگری کرده است. وی پس از چاپ این کتاب، آثار دیگری را هم منتشر نمود که البته هیچ‌یک به غنا و استواری «مردم، دولت‌ها و هراس» نیست. اکنون، پرسش این است که مایه و گوهر بحث بوزان در باب بررسی امنیت چیست و نظریه بوزان در باب معنا، مرجع و اشکال امنیت، امروز چه معضلی را حل می‌نماید و دشواری‌های کلیدی بحث بوزان در باب امنیت، به ویژه امنیت مناطق غیر غربی مانند خاورمیانه کدامند؟ اهمیت این بحث، علاوه بر آوازه بوزان در امنیت بین‌المللی، به انبوه ارجاع به آثار بوزان در محافل آکادمیک و حتی دستگاه‌های اجرایی برمی‌گردد.^۱ تراکم و تعداد رجوع به نوشته‌های بوزان، این پرسش را مهم‌تر می‌سازد که واقعاً یافته‌های ممتاز و ویژه بوزان در امنیت پژوهی کدامند و چه موارد و وجوهی از بحث بوزان را می‌توان به نقد و تأمل گرفت. مقاله حاضر، با روش تفسیری به معرفی مقصود بوزان می‌پردازد و علاوه بر ساخت لغوی مباحث بوزان در باب امنیت، از طریق رجوع به تفاسیر رقیب، درصدد آزمون اعتبار و صحت دیدگاه‌های بوزان در باب امنیت/ ناامنی برآمده است. بنابراین، به جای توصیف تقویمی (مانند بوزان جوان و

۱. سخن مرکزی مردم، دولت‌ها و هراس این است که در حالی که در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، هویتی، زیست‌محیطی و نظامی، رقابت شدیدی بین دولت‌ها وجود دارد، آنها چگونه در پی رهایی از تهدید هستند. توجه و تمرکز کتاب بر نحوه و میزان تعامل بین آسیب‌پذیری‌های داخلی و تهدیدات خارجی است. از دید بوزان (در مقدمه‌ای که او بر چاپ سال ۲۰۰۷ نگاشته)، بسیاری از تحلیل‌گران فقط به صلح و همکاری توجه دارند و بسیاری دیگر بر قدرت‌طلبی بازیگران تأکید می‌کنند. در عین حال، امنیت و توجه به آن بهتر می‌تواند بحث‌های مربوط به تنوع و تعارض‌های موجود در پنج حوزه مزبور را چهارچوب‌بندی کند. بر این اساس، باری بوزان تا سال ۲۰۱۱ به همراه همکارانش بیش از ۲۸ جلد کتاب و ۲۳۰ مقاله در مورد امنیت بین‌الملل و امنیت منطقه‌ای منتشر نموده است. او در سال ۱۹۸۵ مکتب کپنهاگ را بنیان نهاد، در دهه ۱۹۹۰ عمدتاً روی ابعاد متعدد امنیت کار کرد و طی دهه اخیر، به شخصیت کلیدی مکتب انگلیسی در باب امنیت تبدیل شده است. بوزان در آثار خود نشان داده است که به اطلاعات وسیعی دسترسی دارد، به کشورهای زیادی (از جمله ایران) سفر کرده و درصدد ارائه نظریه‌ای در باب امنیت در نظام بین‌الملل است. وی تفسیرهای هابزی و کانتی از امنیت بین‌الملل را ناقص می‌داند و معتقد است می‌توان در قالب نظریه مجموعه منطقه‌ای امنیت، بسیاری از نابسامانی‌های بین‌المللی را توضیح داد. یکی از مراکز که در معرفی افکار و آثار بوزان برای ایرانیان سهم منحصر به فردی داشته، پژوهشکده مطالعات راهبردی است که تا کنون حداقل پنج کتاب اساسی بوزان (مردم، دولت‌ها و هراس، از جامعه بین‌الملل تا جامعه جهانی، چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت، مناطق و قدرت‌ها، ایالات متحده و قدرت‌های بزرگ) را به فارسی منتشر نموده است.

بوزان سالخورده) یا تلخیص توصیفی، قصد کاوش در اندیشه بوزان را داریم^۱ و به جای تبیین روش و نظریه‌های بوزان، به تفسیر آرای او در باب امنیت و تأمل در روایی و اعتبار تحقیقات وی می‌پردازیم. نکته مرکزی مقاله این است که بوزان به واسطه طرح مباحث نوینی چون فراخ شدن دامنه مطالعات امنیتی (Walt, 1991: 213)، کنش گفتاری، معماگونگی امنیت، امنیت جامعه‌ای^۲، مرجع فرادولتی امنیت و بالاخره، امنیتی / غیرامنیتی دیدن، گام‌های مهمی در حوزه مطالعات راهبردی / امنیتی برداشته است. در عین حال، مطالعه نظری عمیق و مقایسه مصداقی موارد گوناگون، نشان می‌دهد بوزان در چهار مبحث امنیت جامعه‌ای (ممتازدیدن هویت)، مرجع امنیت، سطح تحلیل منطقه‌ای (برجسته ساختن بافتار منطقه‌ای) و پروژه امنیتی‌ندیدن (تبدیل امور امنیتی به سیاسی / اجتماعی)، ایده‌های مبهم و تناقض‌آلودی طرح کرده که درک و به ویژه تعمیم دیدگاه‌های وی به مناطق غیرغربی را ناممکن و اغلب متون او را بی‌ثمر می‌سازد. برای آزمون این فرضیه، به شرح نظر بوزان در قالب چهار مفهوم می‌پردازیم.

الف. امنیت جامعه‌ای

باری بوزان^۳ اصطلاح تهدید جامعه‌ای را اولین بار در سال ۱۹۸۳ و در کتاب «مردم» دولت‌ها و هراس»، به کار برد (بوزان، ۱۳۷۵: ۱۴۷). نکته‌ای که کمتر بدان توجه می‌شود این است که بوزان در آن کتاب، امنیت جامعه‌ای را صرفاً یکی از ابعاد پنج‌گانه امنیت ملی می‌داند، یعنی امنیت جامعه‌ای (با محوریت هویت) در کنار ابعاد چهارگانه (نظامی، سیاسی، اقتصادی و زیست‌محیطی) امنیت ملی

۱. در توضیح اندیشه‌های متفکران معمولاً به یکی از این شیوه‌ها اقدام می‌شود:

توصیف تقویمی: در این شیوه به توصیف و تبیین فعالیت‌های فکری متفکر در طول بازه زمانی مشخص پرداخته می‌شود و مهمترین معیار هدایت‌کننده نگارش، زمان (دوران تحصیل، دوران جوانی، دوران میان سالی و سالخوردگی) است.

تأملات موضوعی: در این شیوه روی مفاهیم کلیدی از قبیل هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، روش‌شناسی و به طور کلی، نگرش محقق در باب موضوعات مفهومی تمرکز می‌شود.

مسئله‌شناسی: در این نوع از پژوهش‌های اندیشه‌ای به کشف درد و مسأله متفکر پرداخته می‌شود و عمده دغدغه محقق این است که از دید اندیشمند مورد بررسی، بحران و ریشه‌های ظهور و شیوه‌های رهایی از آن کدامند.

۲. در این مقاله، امنیت جامعه‌ای معادل Societal Security است. مترجمان و محققان دیگر از معادل امنیت جامعه‌گانی، امنیت جامعه‌ای، امنیت جامعه‌گویی، امنیت اجتماعی شده و امنیت اجتماعی استفاده کرده‌اند که همگی به نحوی حامل معنای آن مفهوم هستند. از منظر این مقاله، عبارت مزبور به امنیتی دلالت دارد که وجه جامعه‌ای دارد، یعنی در جامعه شکل می‌گیرد و از آن متأثر می‌شود.

۳. تلفظ و نگارش Barry Buzan در نگارش و گفتار فارسی به دو صورت باری بوزان و بری بوزان ضبط شده است. به دلیل آشنایی محققان ایرانی با لفظ باری بوزان از این نگارش استفاده شده است، هر چند بری بوزان تلفظ درست‌تری است.

لحاظ می‌گردد. در کتاب *مردم، دولت‌ها و هراس*، امنیت جامعه‌ای یا اقتصادی مستقل از امنیت دولت به شمار نمی‌آید. جامعه یا گروه‌های تشکیل‌دهنده جامعه (نظیر گروه‌های قومی، نژادی و مذهبی)، تنها یکی از ابعادی است که در آن دولت، احتمالاً می‌تواند مورد تهدید قرار گیرد. ده سال بعد، یعنی در سال ۱۹۹۳ که بوزان با همکاری آل ویور کتاب *هویت، مهاجرت و دستور کار امنیتی نوین در اروپا* (Buzan & Waever, 1993:43) را نگاشت، وزن بیشتری برای وجه جامعه‌ای امنیت قائل شد. در نتیجه، بوزان نظریه قبلی خود در مورد ابعاد پنجگانه امنیت دولت، را ترمیم و بازنگری کرد و جامعه را در کنار دولت به مرجع امنیت ارتقا داد. به عبارت دیگر، در نظریه قبلی بوزان، جامعه یکی از وجوه دولت و هویت گروه‌ها، یکی از موضوعات نگرانی و دغدغه دولت بود، اما در سال ۱۹۹۳ و در پی شعله‌ور شدن جنگ‌های نژادی و قومی در اروپای شرقی (در پی فروپاشی شوروی)، جامعه به مثابه گروه‌های اجتماعی، هم یکی از ابعاد امنیت دولت می‌ماند و هم به مرجع امنیت ارتقا می‌یابد. بر این اساس، *اولاً* امنیت جامعه فی‌نفسه اهمیت دارد، زیرا همبدهای^۱ زیادی هستند که فاقد دولت می‌باشند و تهدید علیه هویت آنها - به عنوان واقعیت سیاسی - اهمیت راهبردی دارد. *ثانیاً*، در بسیاری مواقع، مرزهای سیاسی با تمایزهای جامعه‌ای انطباق ندارند، چرا که گروه‌های مختلف اجتماعی، مورد ستم دولت خود نیز قرار می‌گیرند و تحکیم امنیت اکثریت گاهاً علت یا علامت تضعیف هویت اقلیت است (Roe, 2005: 2).

ثالثاً، موضوع امنیت جامعه‌ای (هویت)، اهمیت کیفی دارد. امنیت جامعه‌ای به تهدیدهایی می‌پردازد که حیاتی‌اند، یعنی اگر گروهی هویت خود را از دست دهد، دیگر مایی در میان نیست که به ترمیم و ارتقای آن اقدام شود. این در حالی است که ضعف اقتصاد، عقب‌ماندگی نظامی، ناکارآمدی سیاسی و فاجعه زیست‌محیطی، به نحوی قابل احیا هستند.

نکته دیگری که احتمالاً در نظریه بوزان و همکارانش موجب سوء برداشت می‌شود، مرز بین گروه اجتماعی^۲ و جامعه^۳ است. از دید وی، هر گروه اجتماعی را نمی‌توان جامعه نامید و موضوع امنیت جامعه‌ای قرار داد. گروه‌های اجتماعی باید به اندازه‌ای مهم باشند که بتوانند به طور مستقل از دولت، مرجع^۴ امنیت قرار گیرند. آنها باید بتوانند مانند دولت به صورت واحدهایی در نظام بین‌الملل

1. Community
2. Social group
3. Society
4. object referent

عمل کنند. به عبارت دیگر، امنیت جامعه‌ای، ناظر بر امنیت کل جامعه است و نه امنیت گروه‌های موجود در جامعه (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۴۸). جوامع یا جامعه‌ها به آن دسته از گروه‌های اجتماعی اطلاق می‌شوند که قادرند دوشادوش دولت به عنوان واحدهای سیاسی مهم در نظام بین‌الملل مطرح شوند. نکته ظریف سوم به سطح تحلیل بوزان و همکارش ویور برمی‌گردد. پل رو در باب معمای امنیت^۱ تصریح می‌کند که مقصود بوزان از امنیت جامعه‌ای، واحدهای شبه‌دولتی‌ای هستند که اهمیت بین‌المللی دارند، مانند کردها، اما ویور عموماً به امنیت جامعه‌ای گروه‌های درون‌کشوری توجه دارد که ممکن است اهمیت و عملکرد بین‌المللی هم نداشته باشند، اما در داخل واحد سیاسی مشخصی، مهم باشند (Neocleous, 2006: 363).

امنیت جامعه‌ای در مکتب کپنهاگ، که بوزان از اعضای کلیدی آن بود، یک مفهوم مرکزی دارد و آن عبارت است از هویت (بوزان و همکاران، ۱۳۸۶: ۱۴۲). هر گاه گروهی احساس کند باور و رویه‌های فرهنگی - اجتماعی‌اش انکار، مهار یا دستکاری می‌شود، احساس ناامنی می‌کند (Kymlicka, 2002: 30-32). ممکن است این احساس ناامنی، واقعی باشد، مانند مهاجرت انبوه از منطقه الف به منطقه ب و تقلیل تعداد و تمرکز ساکنان منطقه ب. ممکن است احساس ناامنی، خیالی^۲ باشد، یعنی در پی تحركات عادی گروه الف، گروه ب احساس ناامنی کند و حدس غیرواقعی به ناامنی‌های واقعی منتهی شود. این معادله را باری پوزن از نظریه‌پردازان سرشناس در حوزه جنگ داخلی، معمای امنیت جامعه‌ای می‌نامد که طبق آن، اقدامات جامعه در تلاش برای تقویت امنیت جامعه‌ای خویش، موجب واکنش در جامعه دوم می‌شود و در نتیجه، امنیت جامعه‌ای جامعه اول تضعیف می‌شود (Posen, 1993).

یافت معمایی این معادله در تفسیرپذیری حرکت یا اقدام^۳ نهفته است. تلاش جامعه برای ابراز هویت، اقدامی هدفمند و اندیشیده برای ابراز خود و طرد دیگری تلقی می‌شود. همانگونه که دولت‌ها به محض گمان در مورد تهدید علیه حاکمیت خود دست به سلاح می‌برند، جوامع نیز به هنگام احساس و نه درک و مشاهده مخاطره، علیه هویت و نه حاکمیت خود، مبادرت به ابراز آشکار خود می‌کنند و همین اقدام مبتنی بر گمان، معمایی پیچیده را تولید می‌کند.

1. Security Dilemma
2. Imagined
3. Action

۱. منطق تهدید علیه امنیت جامعه‌ای و شیوه مقابله

طرح مبحث امنیت جامعه‌ای و جایگاه آن در نظام بین‌الملل، امتیاز ویژه بوزان و همکاران اوست. همانگونه که **کرامان‌الکله** هم تصریح می‌کند، تعداد تلفات انسانی ناشی از خشونت‌های داخلی - که بخش قابل توجهی از آنها خاستگاه هویتی دارند، به مراتب بیشتر از تلفات ناشی از جنگ جهانی دوم است (کراهمان، ۱۳۸۷: ۱۵). بوزان و همکارانش ویور و ویلد معتقدند بسان تهدیدات ملی، تهدیدات جامعه‌ای هم مکانیسم خود را دارند و تدابیر ملی لزوماً برای حل نابسامانی‌های جامعه‌ای، کارگر نیستند. از دید آنها، هر جامعه‌ای، بسته به بافتار هویتی خویش، آسیب‌پذیری‌های داخلی و تهدیدات خارجی ویژه خود را دارد. اگر هویت جامعه‌ای بر جدا بودن یا تنها بودن پایه گرفته باشد، حتی اضافه‌شدن جمعیت بسیار کوچکی از بیگانگان را هم مشکل (امنیتی) خواهد انگاشت (مانند فنلاند). اقوامی که تنها به اتکای اندکی بیشتر بودن تعداد افرادشان (مانند سنی‌های لبنان)، یا از طرف سرکوب اکثریت (مانند صرب‌ها در کوزوو) کنترل دولت را در دست دارند، در برابر ورود سیلی از جمعیت رقیب یا بالاتر بودن نرخ زاد و ولد آنها آسیب‌پذیرند، مانند نگرانی اسرائیلی‌ها نسبت به افزایش جمعیت فلسطینی‌ها در غزه و کرانه باختری. اگر هویت ملی به عادات فرهنگی مشخص گره خورده باشد، هر فرهنگ جهانی همگون‌ساز مانند امپریالیسم برایش تهدیدکننده خواهد بود. اگر محور هویت ملی جامعه‌ای، زبان باشد، آنگاه غلبه جهانی زبان انگلیسی به همراه نفوذپذیری متقابل و فزاینده جوامع، مشکل‌زا خواهد بود (نصری، ۱۳۸۷: ۶۵)، مانند فرانسه. اگر ملتی از ادغام و یکپارچگی تعدادی از گروه‌های قومی - مذهبی تشکیل شده باشد، به طوری که حیات ملی هر یک از گروه‌ها، تاریخچه‌ای جداگانه و قابل بسیج داشته باشد، گسترش عمومی ناسیونالیسم و اندیشه خودگردانی و استقلال می‌تواند برایش مرگبار باشد (مانند یوگسلاوی، عراق، اتحاد شوروی سابق). اگر ملتی دیگ در هم جوشی از گروه‌های متفاوتی باشد که با چاشنی ایدئولوژی گروه تازه‌ای را تشکیل داده‌اند، هویت ملی آن در برابر ابراز دوباره تمایز و عدم مشابهت نژادی و فرهنگی، آسیب‌پذیر خواهد بود (مانند ایالات متحده). اگر ملتی پیوند محکمی با دولت داشته باشد (مانند دانمارک) در برابر روند هم‌گرایی سیاسی آسیب‌پذیرتر از ملتی خواهد بود که از سنت عملکرد مستقل از دولت و وجود هم‌زمانی لایه‌های سیاسی چندگانه، برخوردار است (مانند آلمان) (بوزان و همکاران، ۱۳۸۶: ۱۹۱). با مرور موارد هشتگانه فوق، منطق

آسیب‌پذیری امنیت جامعه‌ای قابل درک، به دست می‌آید. در همه این موارد، ملت‌ها و گروه‌ها در صدد صیانت، بقا و ابراز خود هستند. آنها گمان می‌کنند و بعضاً به صراحت می‌بینند که هستی و هویت‌شان در مقابل تحولات عادی و تحرکات عمدی گروه‌های دیگر تحدید می‌شود. از دید بوزان، وقوع سه حرکت زیر، خطرات هشتمانه اخیر را در دستور کار امنیتی قرار می‌دهد.

۱-۱. مهاجرت

مهاجرت اجباری^۱ مانند کوچاندن بخشی از جمعیت یک کشور به کشور دیگر و به هم ریختن توازن جمعیتی در کشور میزبان و نیز مهاجرت داوطلبانه^۲ عده‌ای به کشورهای مرفه و امن، هر دو می‌توانند در کشور مقصد و مبدأ، آمایش سرزمینی و پراکنش جمعیتی را دستخوش تحول نمایند، مانند کوچاندن جمعیت عرب‌ها و کردها از سوی صدام و نیز سرازیر شدن جمعیت انگلیسی‌زبان به کانادا (Yildiz, 2004).

۱-۲. رقابت افقی^۳

در رقابت افقی، مردم الف در منطقه خود به زندگی مشغولند، ولی به دلیل نفوذ فرهنگی و زبانی کوبنده فرهنگ ب که در همسایگی آنها جایگز شده‌اند، روش‌های خود را دگرگون می‌سازند (مانند هراس کبکی‌ها از انگلیسی‌زبانان کانادا یا به صورت کلی‌تر، هراس کانادا از آمریکایی شدن).

۱-۳. رقابت عمودی^۴

رقابت عمودی هنگامی پدیدار می‌شود که کشور یا مجموعه‌ای از کشورها تصمیم به یکپارچه‌سازی جمعیت بگیرند و مرزهای پیشین را محو نمایند. در چنین حالتی (مانند یوگسلاوی)، ساکنان مجموعه جدید بحران تعلق پیدا می‌کنند و بین هویت قبلی و فعلی خود مردد می‌مانند. همچنین، اگر ساکنان منطقه‌ای تصمیم به خود مختاری داشته باشند (مثلاً اگر

1. push
2. pull
3. Horizontal Competition
4. Vertical Competition

کردهای خاورمیانه روزی بخواهند استقلال پیشه کنند)، آنگاه ساکنان این مجموعه تازه تأسیس، ناگزیرند هویت پیشین را فرو نهاده به قالب هویتی جدیدی بیندیشند. در این موارد بر هر شعاع، دایره‌های متحدالمرکز فراوانی از هویت وجود دارد.

از نگاه بوزان، به محض وقوع هر یک از سه حرکت مزبور (به صورت موردی یا هم‌زمان)، تلاش برای تکریم، ابراز یا احراز هویت مخدوش و منهدم، آغاز می‌شود. دفاع فرهنگی از فرهنگ (هویت) که مورد تأکید ویور است، در این قبیل موارد موضوعیت می‌یابد. به تعبیر وی، «اندیشه دفاع از فرهنگ از طریق فرهنگ، در جنبش احیا و اصلاح اخلاق صورت می‌پذیرد. این جنبش می‌کوشد جنبه‌های گوناگون ملت را دوباره یکپارچه سازد» (Roe, 2005: 5). هدف این ناسیونالیسم فرهنگی، احیا و اصلاح اخلاقی همبود سیاسی است. در ناسیونالیسم فرهنگی، بر مشترکات گوناگون فرهنگی مانند مذهب، ایدئولوژی، زبان و تاریخ تأکید می‌شود و سایر پیوندهای محلی یا مذهبی که احتمالاً یکپارچگی را تضعیف می‌کنند، کوچک و بی‌اهمیت جلوه داده می‌شوند. تمرکز بر مشابهت‌ها و تولید ادبیات فاصله‌گیری و نفرت از هویت‌های دیگر، هنگامی اوج می‌گیرد که احساس شود هویت جامعه‌ای به مخاطره مهیب افتاده است. به عقیده ویور «غرور جریحه‌دار شده و تحقیر، در اغلب موارد می‌تواند در خیزش ناسیونالیسم مؤثر باشد و به هنگام بحران و رکود، روش بسیار جذابی است، زیرا پیوند با گذشته غرور آفرین، بی‌درنگ به انسان‌ها حس آرامش و غرور می‌بخشد و آنها را در مقابل موج شرم مصونیت می‌بخشد و بدین ترتیب، رشد ناسیونالیسم با تصویر آینده‌ای درخشان، در اعماق روح ملی شتاب می‌گیرد» (Waver, 1995).

۲. کاستی‌ها و ابهامات تعبیر بوزان از امنیت جامعه‌ای

مرور نوشته‌های بوزان و همکارانش در باب هویت و به طور کلی در موضوع امنیت جامعه‌ای، نشان می‌دهد تحركات خشونت‌آمیز، عمدتاً ریشه در انکار و دست‌کاری هویت یک گروه از سوی دیگر گروه‌ها دارد. در عین حال، نگاه عمیق‌تر به تفسیر بوزان، زوایای نوین و مغفولی را آشکار می‌سازد. این نحوه نگرش، ریشه در اکتفای بوزان به وقایع موجود دارد. از منظر تحلیل فکری^۱، نقدهایی جدی بر یافته‌ها و تبیین‌های بوزان و همکارانش وارد است که در ادامه به طرح آنها می‌پردازیم.

۱. باید بین دو اصطلاح تاریخ فکری (Intellectual History) و تاریخ اندیشه (History of Thought) تمایز قایل شد. در تاریخ فکری، فعالیت‌های عینی به عنوان بخشی از حیات فکری لحاظ می‌شود و هر عملی توجیه یا مبنای اندیشه‌ای دارد، اما در تاریخ اندیشه، اندیشیدن اتفاق است در بین حوادث واقعی دیگر. برداشت اول، دقیق‌تر و به بحث اندیشه‌شناسی نزدیکتر است، در حالی که دومی کار مورخ است نه اندیشه‌شناس.

۱-۲. آیا ارزش‌ها و آسیب‌پذیری‌های جامعه هم مانند دولت عینی هستند؟

بوزان در *مردم، دولت‌ها و هراس*، تهدیدهای نظامی، سیاسی، جامعه‌ای، زیست‌محیطی و اقتصادی علیه دولت را عینی، ثابت و قابل محاسبه می‌شمارد. بر این اساس، به محض مشاهده تجاوز یک کشور به تمامیت ارضی کشور دیگر، تزلزل در ثبات سازمانی دولت، احساس بی‌هویتی گروه‌های مهم اجتماعی، بر هم خوردن اکوسیستم‌ها (شامل تغییر آب و هوا، از دست رفتن تنوع زیستی و جنگل‌ها، گسترش صحراها، زوال لایه ازن و انواع مختلف آلودگی) و بالاخره، روند نزولی رفاه و رشد بیکاری و فلاکت در تولید ارزش افزوده، دولت به عنوان بازیگر خردمند وارد عمل شده (Wendt, 2004: 289) و با امنیتی‌کردن امور عادی، مبادرت به جلب منابع مالی و توجه اجتماعی می‌کند. حال پرسش این است که نماینده جامعه برای معرفی معضل امنیتی و تباهی و زوال هویت، کیست و اساساً هویت چه کسی باید حفظ شود؟ در تعریف بوزان از امنیت جامعه‌ای (توانایی جامعه برای تداوم‌بخشیدن به سرشت گوه‌ری خویش در شرایط متحول)، هم جامعه و هم هویت گروهی به مثابه واقعیات عینی و موجود در جهان خارج، لحاظ شده‌اند که می‌توان به راحتی کشف و تحلیل‌شان نمود. در این برداشت، جامعه به معنای گروه‌های اجتماعی مهم که معادلات ملی و بین‌المللی را متأثر می‌سازند، متغیر مستقل و واقعیتی اجتماعی معرفی می‌شود. پاسخ ویور و همکارانش به این پرسش که چه زمانی باید دعوای هویتی گروه‌های اجتماعی را جدی گرفت، نظر به گذشته یا واپس‌نگری^۱ است، بدین مضمون که فقط با نظر به گذشته است که مشخص می‌شود بازیگر هنگامی که می‌کوشد از طرف جامعه سخن بگوید، تا چه اندازه مشروعیت دارد و بازیگران هنگامی اهمیت سیاسی پیدا می‌کنند که جامعه فعالانه از آنها حمایت کند. چنین روندی (اهمیت سیاسی یافتن جامعه و نقش ممتاز آن در مشروعیت‌دادن به فعالیت‌ها) مستلزم آن است که جامعه را پروسه (روند) بدانیم نه ابژه یا امر عینی منجز. اگر مانند بوزان، جامعه را امری عینی ببینیم، آنگاه نمی‌توان این تغییر نقش (نسبت به گذشته) و تغییرات آتی دیگر (در آینده) را توجیه نمود. بنابراین، نکته تناقض‌آمیز در تحلیل جامعه و امنیت جامعه‌ای در نگاه بوزان این است که وی جامعه را به عنوان متغیری مستقل و امری عینی، تا حد دولت برمی‌کشد، لیکن خود بارها از پویایی و روندی‌بودن آن

(جامعه) از یک سو و چیرگی دولت در دستکاری و مهندسی جامعه سخن می‌گوید (Wilkinson, 2007: 5). علاوه بر این، در صورت عینی و مستقل دیدن جامعه، برای درک و تخمین تهدیدات و آسیب‌های آن باید به عوامل فرواجتماعی توجه نمود. این در حالی است که به تعبیر مک سووینی، جامعه خود یکی از مؤلفه‌های زیرین و تشکیل‌دهنده دولت است و کاوش در عوامل فرواجتماعی و معرفی آنها به عنوان تهدید امنیتی، بیش از آنکه جامعه را محافظت کند، آن را دچار گسست و خدشه می‌کند (Mcsweeney, 1996: 81-3).

۲-۲. چرا فقط هویت؟

ابهام و پرسش دوم این است که چرا بوزان، ویور و سایر همکاران آن دو، از بین ارزش‌های متعدد و پرتعدادی که برای انسان‌ها مهم هستند و می‌توان گفت جامعه در خصوص آنها دغدغه دارد، فقط هویت را انتخاب کرده‌اند؟ در مبحث امنیت جامعه‌ای، پرسش این است که کدام ارزش نامشخص - از جمله هویت - در معرض تهدید قرار دارد و محتاج توجه و صیانت است. بوزان و همکارانش معتقدند بقای جامعه، به راستی و فقط در گرو هویت آن است. استدلال آنها این است که در صورت وقوع تهدیدی علیه وجود جامعه (تهدید وجودی)، جامعه، دیگر «ما»یی خود را از دست می‌دهد و از آن پس نمی‌توان آن را به عنوان جامعه خطاب کرد. این توضیح هنگامی صحیح است که اعضای همبود^۱، خود را به عنوان عضوی از آن بدانند. طبیعی است متعلق دانستن خود فقط به یک همبود ناب، امروزه تا چه اندازه دشوار و قابل مناقشه است. در هر حال، این سؤال مطرح است که آیا تعلق ما به یک هویت، کاملاً آزادانه و آگاهانه بوده و آیا این تعلق، سرشت ازلی و ابدی ما بوده و خواهد بود؟ بوزان و ویور به صورت بسیار گذرا اشاره می‌کنند که تهدیدات اقتصادی علیه گروه‌های خاص جامعه می‌تواند بر امنیت کل آن تأثیر بگذارد، یعنی آن گروه محروم در مقام عکس‌العمل، امنیت گروه‌های دیگر را از طریق قاچاق، ترور و جنگ داخلی تهدید خواهد کرد، اما آنها بلافاصله، از پرداختن به تهدیدات اقتصادی صرف نظر کرده و تأکید می‌کنند که آنچه در معرض مخاطره شدید قرار می‌گیرد، هویت اجتماعی است نه چیز دیگر.

۱. همبود را به سیاق مترجم گرانمایه کشورمان آقای علیرضا طیب، معادل Community به کار برده‌ام. به نظر می‌رسد این واژه فارسی بهتر از معادل‌های مترادف (اجتماع، جماعت و...) معنای مورد نظر مقاله را می‌رساند. در هر حال، مقصود از Community هر نوع با هم بودنی است که تعیین آن خارج از آزادی، اطلاع و آگاهی ما بوده است، مانند جنسیت، خویشاوندی و نژاد.

یافتن پاسخ به این پرسش که گروه اجتماعی مورد نظر چه دغدغه‌هایی دارد و از بین آن دغدغه‌ها، کدام یک اهمیت کانونی دارد، بسیار دشوار است. ممکن است عده‌ای دغدغه هویت داشته باشند و عده‌ای دیگر در صدد تأمین رفاه اقتصادی برآیند. در چنین وضعیتی، روش تشخیص نیاز جامعه کدام است؟ توسل به همه‌پرسی برای فهم و معرفی نیاز جامعه، متضمن فردگرایی روش‌شناختی و تقلیل جامعه به ترجیحات یکایک افراد است. توسل به برداشت نخبگان هم به تنهایی قابل اتکا نیست (Brass, 2003). این احتمال جدی وجود دارد که اعضای جامعه، هم دغدغه هویت داشته باشند و هم دغدغه امنیت اقتصادی. در عین حال، از بین این دو خواسته و احتمالاً دیگر خواسته‌های پرشمار، بوزان فقط هویت را برجسته می‌سازد، غافل از آنکه هویت می‌تواند در فرایند مذاکره بین افراد و نخبگان و گروه‌های نفوذ حاصل شود.

بر خلاف نظر بوزان، هویت‌خواهی لزوماً دلیل معضل امنیتی نیست، بلکه برعکس، ممکن است وجود معضل امنیتی (نظیر فقر اقتصادی و تبعیض سیاسی)، دلیلی باشد بر حیاتی‌شمردن هویت. به عنوان مثال، گرایش‌های ناسیونالیستی در جمهوری‌های شوروی، علامت سرکوب بود و نه علت آن. از این رو، تلقی هویت به مثابه متغیری مستقل که منافع را شکل می‌دهد، دقیق به نظر نمی‌رسد. در بسیاری مواقع، هویت‌خواهی و تمایل و اصرار بر علایق هویتی، محصول تعارض منافع به ویژه در سطح سیاسی است. به عنوان مثال، بعضی نخبگان سیاسی برای کسب رأی اقلیت‌های مذهبی، قومی و دینی بر ضرورت احیای هویت تأکید می‌ورزند (Brass, 2003) و عده‌ای از اقلیت‌ها، احتمالاً برای ارتقای موقعیت رفاهی خود، بر پیوندهای هویتی تأکید می‌کنند. چون در باب کم و کیف مفهوم منافع، مباحث مختلفی نظیر تصمیم‌های اخلاقی و انتخاب انسانی مطرح است، می‌توان در این خصوص بحث زیادی کرد که اساساً دایره تصمیم‌های اخلاقی و انتخاب کارگزاران، تابع چه عوامل تربیتی، شخصیتی، تجربه‌ای و تعلقات حزبی و جناحی است.

ب. مرجع امنیت

کلیدی‌ترین پرسش در مطالعات امنیتی، مرجع امنیت است، بدین مضمون که باید مشخص شود امنیت چه کسی یا امنیت چه چیزی باید تأمین شود: امنیت دولت، امنیت رژیم، امنیت ملت و امنیت یکایک شهروندان، پاسخ‌های چهارگانه‌ای هستند که به پرسش مرجع امنیت داده شده‌اند.

باری بوزان در مردم، دولت‌ها و هراس، دولت را مرجع امنیت می‌شمارد (بوزان، ۱۳۷۸: ۷۸) و در کتاب بعدی خود (چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت)، جامعه را نیز به مثابه مرجع امنیت و امنیت جامعه‌ای را هم‌قد امنیت ملی لحاظ می‌کند (بوزان و همکاران، ۱۳۸۶: ۱۸۳). وی در تحقیقی دیگر با عنوان «امنیت و اقتصاد در جهان سوم» (۱۹۸۸)، امنیت رژیم‌ها را مهمتر از امنیت دولت می‌داند (بوزان، ۱۳۷۹: ۲۹). او با تمرکز بر کشورهای جهان سوم تصریح می‌کند که هدف سیاست‌های حکومت نه تأمین امنیت شهروندان که تضمین تسلط نخبگان بر ارکان قدرت است. آل‌ویور در مقابل امنیت دولت و رژیم، از مرجعیت گروه‌های مختلف جامعه و ضرورت توان‌مندسازی آنها برای صیانت از هویت، همبستگی، زبان و فرهنگ به عنوان موضوع و مرجع امنیت دفاع می‌کند (Williams, 1998: 204). بالاخره، دسته چهارم محققان، امنیت یکایک شهروندان را که قرار است گروه تشکیل دهند و دولت را تأسیس نمایند، اصلی‌ترین موضوع امنیت بر می‌شمارند. از جمله این نحله می‌توان به کن‌بوث اشاره کرد وی در مقاله عمیق و کلاسیک خود به نام «امنیت و رهایی»، تصریح دارد که امنیت عبارت است از رهاکردن مردم (اعم از افراد و گروه‌ها) از محدودیت‌های فیزیکی (مانند گرسنگی) و انسانی (مانند حبس سیاسی) که علی‌الاصول مانع انتخاب آزادانه انسانها هستند (Booth, 1991: 314). در نگاه وی، شخص مریض، گرسنه، محبوس، بیکار و ورشکسته نمی‌تواند انتخاب آزادانه داشته باشد و رها ساختن افراد از این قبیل محدودیت‌ها، موضوع محوری امنیت است.

همانگونه که گفته شد، بوزان در آثار اولیه خود از مرجعیت دولت در مطالعات امنیتی دفاع و امنیت اقتصادی، نظامی، فرهنگی، جامعه‌ای و زیست‌محیطی را به عنوان ارکان تدارک امنیت ملی قلمداد کرد، اما در سال ۱۹۹۳، یعنی حدود یک دهه پس از انتشار کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس»، از «امنیت گروه‌های اجتماعی در حفظ میراث و فرهنگ خود» به عنوان مرجع دیگر امنیت (در کنار امنیت دولت) یاد کرده است. با توجه به توضیحات بوزان و ویور، آشکار می‌شود که در اوایل دهه ۱۹۹۰ و در پی جنگ‌های خونین قومی در شبه‌جزیره بالکان و هم‌زمان با آغاز موج مهاجرت‌های گسترده به اروپا (به ویژه کشورهای اسکاندیناوی)، بحث هویت، از روال اجتماعی/سیاسی خارج و در عداد موضوعات امنیتی طرح می‌شود. در خصوص این ایده بوزان، می‌توان تأمل کرد و پرسش‌هایی را طرح نمود.

اولاً در موارد بسیاری (به خصوص در کشورهای جهان سوم)، دولت و گروه‌های اجتماعی متداخل هستند و مرز مشخصی بین آنها وجود ندارد. اطلاق امنیت به دولت و تلقی آن به مثابه مرجع امنیت، به طور خودکار بعضی گروه‌ها را برخوردار می‌سازد و بعضی گروه‌ها را نگران. برای مثال، با به قدرت رسیدن فردی سیاهپوست، زن، کاتولیک، یهودی، شیعه، ضد صهیونیست و مانند آنها، امنیت و احساس امنیت گروه‌هایی افزایش یا کاهش پیدا می‌کند. بنابراین، تعیین مرز واضح بین دولت، گروه‌های اجتماعی، رژیم و یکایک شهروندان، به راحتی میسر نیست. این معضل در کشورهای جهان سوم مضاعف است. در این قبیل کشورها، دولت‌ها دغدغه‌های مترکم و متعددی دارند و برای رفع این دغدغه‌ها، طبقه‌ای به عنوان حامی^۱ و پشتیبان رژیم، به صورت فوق‌العاده‌ای حمایت و شارژ می‌شود. اولویت مخاطرات امنیتی برای رژیم/حکومت، حکام را ترغیب می‌کند جامعه را مهندسی طبقاتی کنند و با تزریق منابع ویژه، ایدئولوژی مطلوب خود را بازتولید نمایند. حال، از بوزان می‌توان این سؤال را پرسید که گروه اجتماعی خاص، آیا اصولاً از دولت استقلال دارد یا می‌تواند مستقل باشد؟ آیا اصرار یک گروه بر حفظ هویت و منافع خود، سبب فشار و محدودیت مضاعف (فشار دولت + فشار گروه رقیب) علیه آن گروه نمی‌شود؟

ثانیاً، در مکتب کپنهاگ و کلیه آثار بوزان، همه تنوع‌ها و شکاف‌ها فعال فرض شده است. این فرض، اشتباه است. فعال‌شدن مرزهای هویتی به عوامل عینی مانند تعداد جمعیت، امکانات اقتصادی اعضای گروه و مانند آنها و عوامل ذهنی مانند فرهنگ بسیج گروهی، آگاهی جمعی، پیشینه فعالیت جمعی و یا ذهنیت تاریخی بستگی دارد و نمی‌توان همه گروه‌ها را مستعد فعالیت گروهی دانست. بر این اساس، بین اقلیت مذهبی کم‌تعداد و فقیر و اقلیت مذهبی پرتعداد و پرتوان که از مهارت‌های رهبری، آگاهی مذهبی و فرهنگی بسیج‌گر برخوردار است، تفاوت‌های استراتژیکی وجود دارد و بوزان همه این تفاوت‌ها را نادیده گرفته است.

ثالثاً، در صورت تلقی گروه‌های اجتماعی (مانند اقلیت‌های مذهبی، قومی و دینی) به عنوان مرجع امنیت، آنگونه که در کتاب چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت آمده است، این پرسش مطرح می‌شود که آیا گروه‌های اجتماعی، مقوله‌ای متمایز و کاملاً واضحی هستند که می‌توان

حصار امنیتی آنها را از افراد، از یک سو و از دولت، از سوی دیگر، تفکیک نمود؟ به عبارت دیگر، گروه‌های مختلف اجتماعی به ویژه در جوامع مدرن، به واسطه بعضی تفاوت‌ها متمایز هستند، اما مشابهت‌ها و اشتراکاتی هم دارند که آنها را به سایر گروه‌ها پیوند می‌زنند. مشکل نگرش بوزان این است که تمایزها را امنیتی می‌کند و به رگه‌های پیونددهنده یک گروه به سایر گروه‌های جامعه توجهی نمی‌کند. ملاحظه آثار بوزان در باب امنیت هویت (جامعه‌ای) نشان می‌دهد او و همکارش ویور، علی‌الاصول معطوف به گسست و انفصال‌گرا هستند تا پیوندگرا. بر اساس آموزه‌های مکتب کپنهاگ سابق، افزایش مهاجرت اقتصادی از روسیه به لتونی و استونی سبب تضعیف فرهنگ کشور میزبان می‌شود یا در مورد متفاوت دیگر، از نگاه بوزان، مهاجرت آلمانی‌زبان‌ها به کشورهای اسکاندیناوی، سبب تغییر هویت آنها می‌شود. به نظر می‌رسد با استناد به این معدود نمونه‌ها نمی‌توان از تحول هویت و پدیداری مخاطرات گروهی دفاع کرد. اگر بحث بر سر زوال حیات جمعی است، باید روی مقولات مهمتری انگشت تأکید نهاد. اتفاقاً مواردی وجود دارد که خلاف نظریه بوزان را نشان می‌دهد. آنگلا مرکل، نخست‌وزیر آلمان در سال ۲۰۱۱، طی سخنانی در جمع رهبران حزب دموکرات مسیحی اذعان داشت که اقلیت یک میلیون نفری ترک که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ روانه آلمان شده‌اند، در فرهنگ آلمانی هضم نشده و به صورت اقلیت موفق و متمایزی درآمده و مایه نگرانی آلمان‌ها شده‌اند. اینکه اقلیتی در اکثریتی هضم نمی‌شود و اقلیت دیگر بدون آنکه مهاجرت کند، راه زوال را طی می‌کند، زمینه‌های اندیشه‌ای، مدیریتی و تاریخی دارد که بوزان به هیچ کدام از آنها نپرداخته است. فقط در حد اشاره و به منظور آشنایی با نگاه سطحی و کلان‌نگر بوزان، به ذکر این نکته بسنده می‌شود که بقا یا زوال هر گروه اجتماعی (مثلاً گروه شغلی مانند دانشگاهیان) با مهاجرت و میزبانی رقم نمی‌خورد. مهاجرت، علامت است نه علت. مهاجرت علامت وجود نیروی دافعه^۱ در داخل مرزها یا وجود جاذبه‌ای^۲ در بیرون از مرزهاست. دلایلی مانند احساس غربت فرهنگی فرهیختگان، نحیف شدن تعصب، برآمدن ناسیونالیسم و فضیلت مدنی، غیر اقتصادی و غیر اخلاقی بودن نژادپرستی و بالاخره، ظهور گفتمان‌های فراگروهی، واقعیت‌هایی هستند که بنیاد فکری - فلسفی دارند و البته، همگی در آثار بوزان نادیده گرفته شده‌اند.

1. push
2. pull

ج. سطح تحلیل منطقه‌ای امنیت

باری بوزان در کتاب مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل (۲۰۰۴) تصریح می‌کند که با فروپاشی شوروی، نیروی متراکم در بلوک کمونیسم به شش خوشه آسیا، خاورمیانه، اروپا، آفریقا، آمریکای شمالی و آمریکای جنوبی منتقل شد و بدین ترتیب، شش خوشه امنیتی شکل گرفتند که مسائل و تنش‌هایشان با همدیگر (در درون خوشه یا منطقه) مشابهت دارد (بوزان، ۱۳۸۷: ۲۳). او با دفاع از سطح تحلیل منطقه‌ای، نظریه مجموعه منطقه‌ای امنیت^۱ را بنیان نهاد و طی سال‌های اخیر، مدام از قابلیت توضیح‌دهندگی این نظریه دفاع کرده است. پس از گذشت هفت سال، امروز می‌توان در روش تنظیم این نظریه و ناکامی‌های فوق‌العاده آن، تأمل جدی کرد. برای اینکه نقد نظریه بوزان از مدار انصاف خارج نشود، ابتدا مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن در باب نظریه امنیت منطقه‌ای را تشریح و سپس به ارزیابی آن از خلال تحلیل و تخمین تحولات خاورمیانه می‌پردازیم.

۱. ناکافی دیدن سطح تحلیل ملی و جهانی

به عقیده بوزان، سطح تحلیل ملی که رئالیست‌ها مدافع و مروج آن هستند، همه ملاحظات و بافتارهای منطقه‌ای را تحت‌الشعاع علایق ملی و خواست دولت قرار می‌دهد. همچنین، در سطح تحلیل جهانی، بافتار منطقه‌ای و فروملی و ملی، همگی معلول اقتضای نظام بین‌الملل و مطابق فرمول توزیع قدرت در سطح جهانی شمرده می‌شود. نقد بوزان بر سطح تحلیل ملی این است که **اولاً** دولت‌محور و **ثانیاً** عینیت‌گراست. از دید بوزان، دولت یگانه بازیگر نیست و امنیت ملی از مؤلفه‌های دیگری چون تولید ثروت (وجه اقتصادی امنیت)، نهادهای منصف و مسلط در حوزه قدرت (وجه سیاسی امنیت)، مصونیت هویت گروه‌ها در قبال سیاست انکار و دستکاری (وجه جامعه‌ای امنیت)، صیانت از فضای طبیعی و محیط زیست و بالاخره، استحکامات دفاعی و هجومی

۱. نظریه بافتار منطقه‌ای امنیت ناظر بر مجموعه (Complexe)‌هایی است که یگانه وجه تمایز عینی آن جغرافیاست. این نظریه بوزان شباهت زیادی با نظریه رویاروی تمدن‌های ساموئل هانتینگتن دارد که در سال ۱۹۹۱ مطرح شد. هر دو نظریه جهان را به خوشه‌های گوناگونی تقسیم می‌کنند، اما مفهوم مرکزی تقسیم‌بندی هانتینگتن گسل‌های هویتی (به خصوص فرهنگی) است اما مفهوم مرکزی بوزان برای تقسیم مناطق، جغرافیاست.

کشور برای بازدارندگی رقبا و حفاظت از شرکا و متحدین (وجه نظامی امنیت) تشکیل شده و در غیاب این مؤلفه‌ها، سخن گفتن از امنیت ملی، معنایی ندارد. بر این اساس و به رغم ادعای رئالیست‌ها، دولت پیش از آنکه آمر باشد، نگهبان و ارتقادهنده مؤلفه‌های پنجگانه امنیت است. بوزان، پس از نقد روش اندیشمندانی چون لیک و مورگان، بخش اعظم ناکامی در پیش‌بینی و تحدید بحران‌های خشونت‌بار را معلول تلقی نادرست دولت‌محور و جهانی می‌داند.

۲. توجه به لایه‌های عینی و فرامادی قضایا

از نگاه بوزان، کاستی کلیدی سطح تحلیل دولت‌محور (رئالیستی)، اکتفای آن به وجوه عینی و واقعی قدرت و امنیت است. درست برخلاف تحلیل جهانی از امنیت که به عقیده وی آکنده از تخیل و تغییر است. بوزان، سطح تحلیل منطقه‌ای را به خاطر توجه به مواردی چون پویایی، برداشت‌های تغییریابنده، تحول امور، تبار تاریخی، موقعیت جغرافیایی و به طور کلی، خصلت تکوینی^۱ قضایا و گزاره‌ها مقدم می‌دارد (نصری، ۱۳۸۳: ۳۴۳).

۳. قدرت‌های جهان: ابرقدرت، قدرت بزرگ، قدرت منطقه‌ای و قدرت ضعیف

بوزان، برخلاف روال غالب در دوران جنگ سرد معتقد است جهان قرن ۲۱، یک یا دو قطبی و حتی چندقطبی نیست، بلکه شاهد بازیگران متعددی هستیم که بعضی از آنها ابرقدرت هستند (مانند آمریکا)، برخی قدرت بزرگ هستند (مانند چین و روسیه)، برخی قدرت منطقه‌ای‌اند، مانند هند و ایران و بسیاری دیگر قدرت ضعیف هستند، مانند نپال و لائوس. بر اساس اندیشه و مدل بوزان، هر کدام از خوشه‌ها یا مجموعه‌های منطقه‌ای، خود یک یا دو قطب هستند. به عنوان مثال، در جنوب آفریقا شاهد سیستم تک‌قطبی هستیم، در آسیای جنوبی شرقی دو قطب برتر به چشم می‌خورد و در خاورمیانه، شاهد نظام چندقطبی هستیم. علاوه بر این، ممکن است بعضی قدرت‌های بزرگ یا ضعیف منطقه‌ای با قدرت‌های برتر یا ابرقدرت‌ها ائتلاف کنند. در تحلیل بوزان، همه گرایش‌های ائتلاف‌جویانه، ریشه منطقه‌ای دارند، یعنی قدرت‌های منطقه‌ای صرفاً از بیم همسایگان خود به هم‌گرایی و ائتلاف با قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای روی می‌آورند.

۴. محوریت هویت (تاریخ) و مجاورت (جغرافیا) در خوشه‌های منطقه‌ای

در اندیشه بوزان، دو عامل بنیادی که سبب تشکیل خوشه‌های منطقه‌ای می‌شوند، عبارتند از هویت دیرپا یا جدید و هم‌جواری جغرافیایی. از منظر بوزان، تبار تاریخی و هویت درازآهنگ سبب می‌شود ملت مورد نظر از ذهنیت ویژه‌ای برخوردار شود و همین خودآگاهی تاریخی و تفاخر به گذشته غرورانگیز، ضمانت امنیتی مهمی است که مانع نفی هویت کشور یا الحاق آن به بازیگر توسعه‌طلب می‌شود. اصل مجاورت یا هم‌جواری جغرافیایی در تحلیل بوزان، اعتبار ویژه‌ای دارد. از نگاه وی، مجاورت جغرافیایی سبب مشابهت امنیتی می‌شود و میزان و نوع مشابهت مسائل امنیتی بین دو کشور نزدیک به هم (در قیاس با دو کشور دور از هم)، بسیار قابل توجه است. همانگونه که در ادامه خواهیم دید، این بحث بسیار قابل تأمل است، چرا که بوزان مجاورت یا فاصله جغرافیایی را ملاکی برای مشابهت و اختلاف در مسائل امنیتی می‌بیند و به مفهوم تمایزهای نوین و دلالت‌های امنیتی آن کاملاً بی‌اعتناست. با تأمل در این مؤلفه‌ها، اکنون می‌توان به ارزیابی یافته‌ها و دشواری‌های تحقیقات بوزان در مبحث سطح تحلیل پرداخت.

۵. امتیازات و دشواری‌های سطح تحلیل منطقه‌ای

اولین امتیاز ارزشمند رهیافت منطقه‌ای، اجتناب آن از یکتانگاری رئالیستی و یکسان‌نگاری جهانی‌گرایان است. در عموم تحلیل‌های دولت‌محور رئالیستی، هر بازیگری تافته جدا بافته‌ای است که وجه اشتراکی با دیگران ندارد و صرفاً با انباشت قدرت داخلی و سرکوب مخالفان^۱ می‌تواند خود را بر ساختارهای فراملی تحمیل کند. این گرایش در مکتب جهانی کاملاً بر عکس است؛ برای اینکه از دید اینان یگانه اصل تنظیم‌کننده سیاست‌ها، گفتمان و ساختار مسلط است و بازیگران مخالف را یارای هیچ مقاومتی نیست. مؤلفه‌هایی چون اراده کارگزار ملی، مهارت‌های بومی و کلاً حرکات‌های متفاوت، در این نگرش موضوعیت دارند، اما فاقد کارایی و ثمربخشی هستند.

بوزان با علم به کوتاه‌اندیشانه بودن سطح تحلیل رئالیستی و تخیلی و دترمینیستی بودن سطح جهانی، از سنتز سطح تحلیل منطقه‌ای بهره می‌گیرد که اتفاقاً به همان اندازه دو مکتب قبلی و

1. politycide

حتی بیشتر از آن دو، قابل نقد و تأمل است. شواهد و مصادیق عدیده‌ای وجود دارند که آنها را نمی‌توان در قالب سطح تحلیل منطقه‌ای درک نمود. نباید فراموش کرد که اساساً ماهیت منطقه و حدود آن، اعتباری است، یعنی مدام متحول می‌شود. پرسش این است که آیا کشورها همواره در چارچوب منطقه خود باقی می‌مانند؟ امروزه چگونه می‌توان مسائل قطر را با استناد به مقولاتی چون تبار تاریخی یا مجاورت جغرافیایی توضیح داد؟ آیا امنیت ترکیه در سال ۲۰۱۱ را می‌توان به همسایگی آن با کشورهای چوون سوریه، عراق، و ایران نسبت داد؟

خلاء اساسی سطح تحلیل بوزان، به لحاظ مفهومی، این است که او اساساً امنیت را توضیح نمی‌دهد و بیش از مظلوف به قالب و خود ظرف می‌اندیشد. علاوه بر آن، آیا می‌توان همه کشورهای واقع در یک مجموعه منطقه‌ای را عین هم دانست؟ برای مثال، در مجموعه آفریقا می‌توان چهار دسته کشورها را از هم تفکیک نمود: کشور توسعه‌یافته مانند آفریقای جنوبی، کشور در حال توسعه مانند مصر، کشور توسعه‌نیافته مانند زئیر و کشور توسعه‌ستیز، مانند آنگولا؛ اما بوزان کل کشورهای آفریقای را به واسطه استقرارشان در یک منطقه، در یک مجموعه امنیتی قرار می‌دهد. این در حالی است که ماهیت مسائل این کشورها در موارد قابل توجهی با همدیگر متفاوت است. تأمل فوق را می‌توان به شکل دیگری هم مطرح ساخت؛ آیا نمی‌توان گفت بعضی کشورهای واقع در یک مجموعه با کشورهای واقع در مجموعه متفاوت، مسأله امنیتی نسبتاً مشابه‌تری دارند؟ برای مثال، آیا نمی‌توان گفت مسأله امنیتی پاکستان کاملاً متفاوت از همسایه‌اش بنگلادش یا ایران است؟ اساساً مرزگذاری^۱ جغرافیایی بین کشورها چه اهمیتی دارد؟ بوزان بدون تمرکز و توجه به مؤلفه‌های توضیح‌دهنده و معتبری چون الزامات ایدئولوژیک، خرد و تجربه و مهارت رهبران، قاعده و رژیم مملکت‌داری، درجه توسعه‌یافتگی و مداخله قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای، صرفاً به تبار تاریخی و قرابت جغرافیایی اکتفا می‌کند و به همین خاطر، در تخمین و درک ریشه‌های تنش و تعارض، سخت ناکام می‌ماند.

بوزان در آسیب‌شناسی سطح تحلیل‌های غالب، هوشمندانه عمل می‌کند و گذر از تحلیل مادی رئالیسم و تخیل و توهم موجود در تحلیل جهانی، آغاز بسیار خوبیست، لیکن افتادن در دام به مراتب تاریک‌تر منطقه‌ای، اعتبار پیشین وی را ضایع می‌سازد. اگر حمل بر انتخاب سطح

تحلیل کارآمد در شناخت مسائل امنیتی باشد، اتفاقاً در مناطق زیادی از جهان، این سطح تحلیل رئالیستی است که قابلیت توضیح‌دهندگی بیشتری دارد. سطح تحلیل منطقه‌ای فقط در آمریکای شمالی و اتحادیه اروپا (به ویژه در غرب اتحادیه)، کاربست قابل دفاعی دارد که اتفاقاً آن هم تا حدی معلول رژیم و قاعده مملکت‌داری است. اینکه امکان وقوع کودتای نظامی یا شورش قومی در آلمان و فرانسه وجود ندارد، ربطی به تاریخ و جغرافیای آن دو ندارد. همچنین، اینکه کودتاها و شورش‌های مختلفی در کشورهای آفریقایی (به خصوص کشورهای زیر صحرا) رخ می‌دهد، معلول این نیست که آنها در منطقه مشخصی به نام آفریقا واقع شده‌اند.

دومین امتیاز تحلیل بوزان، تصریح مکرر وی بر تمایزهای منطقه‌ای است. نباید فراموش کرد که تمایزهای منطقه‌ای به معنای این نیست که مناطق، کاملاً متفاوت از همدیگر هستند و در مجموعه خاص، مسأله امنیتی و نیز سیاست امنیتی مشترکی می‌توان داشت. بحث این است که بوزان به درستی تأکید می‌کند که روند تأسیس و تکوین دولت مثلاً در اروپا، متفاوت از خاورمیانه بوده است. به عقیده وی، خاورمیانه (امروزی) از بسیاری جهات ساختار و رفتاری شبیه اروپای قرن نوزدهم دارد، اما دارای دو تفاوت عمده با آن نیز هست: نخست اینکه، اروپای مدرن در ابتدای امر در تنظیم و تعقیب امنیت خود با مداخله قوی خارجی مواجه نبود. دوم اینکه، بر خلاف قدرت‌های اروپایی در قرن نوزدهم که به راحتی می‌توانستند توازن قدرت را حفظ کنند و تعقیب همین سیاست توازن قدرت در سطح محلی را به هم نمی‌زد، امروز کشورهای خاورمیانه جهت‌گیری‌های متعددی دارند و بعضی از این جهت‌گیری‌ها، بعضی دیگر را خنثی می‌نماید. ملل خاورمیانه عموماً ضد غرب، ضد صهیونیسم، اسلام‌گرا و ناسیونالیست هستند. تعقیب عملی و مداوم این جهت‌گیری‌های چهارگانه دشوار است و تداوم یکی ممکن است مستلزم گسست از دیگری باشد. به عنوان مثال، چگونه می‌توان ضدیت با غرب را کاهش و در عین حال ضدیت با صهیونیسم را افزایش داد؟ در خاورمیانه، تداوم سیاست اسلام‌گرایانه بعضاً موجب دور شدن از دشوری می‌شود که در خاورمیانه واقع شده، ولی خواهان اسلام سیاسی نیست و هواداری از اسلام سنتی یا دموکراتیک، سبب نزدیکی آن به غرب می‌شود. بوزان با ذکر مثال صدام به نقل از پیسکاتوری توضیح می‌دهد که وی در سال ۱۹۹۱ موفق شد با توسل به احساسات ضد غربی و ضد صهیونیستی، خود را قهرمان اسلامی و عربی جا بزند و این با سابقه طولانی اسلام‌ستیزی رژیم وی مانند حمله به همسایگان عرب و تابلو بودن استفاده ابزاری از دین و شعارهای دینی، کاملاً مغایر بود.

بوزان این پیچیدگی و تناقضات نهفته در انتخاب‌های سیاسی را معمای امنیت می‌نامد که آن را می‌توان شاهکار بوزان در خاورمیانه‌شناسی نامید (Mitzen, 2008: 3). طبق این یافته ممتاز بوزان، آمریکا در منطقه خاورمیانه با معمای امنیت مواجه است؛ چرا که این کشور با کمک به امنیت پایدار در عراق، عملاً به ایران، که دشمن آمریکا در منطقه است، کمک می‌رساند و با کمک به ایران، عملاً اسرائیل را، که دوست آمریکا در منطقه است، تضعیف می‌نماید. از این رو، طرح مفهوم معمای امنیت و تجلی‌های واضح و واقعی آن در خاورمیانه را می‌توان سومین امتیاز تلاش بوزان در مبحث تحلیل منطقه‌ای امنیت عنوان کرد.

با اتکا بر شاهکار فوق می‌توان بعضی تناقض‌ها و تعمیم‌های ناروا و غفلت‌های بوزان در مباحث امنیتی را استخراج نمود. فراموش نکرده‌ایم که بوزان تحلیل‌های رئالیستی و جهانی را در شناخت منابع بحران و صلح در جهان، ناتوان می‌دید و بر آن بود که به جای بررسی منفرد یا سراسری جهان، باید دنیا را به شش مجموعه مجزا تقسیم کرد و برای هر یک، نسخه‌ای منطقه‌ای پیچید. پرسش بی‌پاسخی که در این گزاره هست، به دامنه و عمق نفوذ قدرت‌های بزرگ و به ویژه ابرقدرت در یکایک این خوشه‌های منطقه‌ای باز می‌گردد. امروز چه کسی می‌تواند نقش قدرت‌های غیر خاورمیانه‌ای در تحولات مثبت و منفی این کشورها را انکار کند؟ شاید پاسخ بوزان این باشد که گرایش قدرت‌های منطقه‌ای به قدرت‌های بزرگ، باز هم ریشه در بافت منطقه و هراس از همسایگان دارد. در نقد این پاسخ می‌توان اینگونه استدلال نمود که اولاً، هر گونه متحدگزینی فرامنطقه‌ای لزوماً به معنای هراس از همسایه‌ها نیست و بخشی از سیاست‌های امنیتی هر کشور را می‌توان نوعی انتخاب عاقلانه دانست. ثانیاً، تحلیل بوزان کاملاً فقط به یک وجه موضوع اکتفا می‌کند و هرگونه هم‌سویی راهبردی را حاصل تقاضای قدرت ضعیف و هراسان منطقه‌ای از یک سو و اجابت قدرت بزرگ از سوی دیگر می‌داند. این در حالی است که در بعضی هم‌سویی‌ها ممکن است قدرت بزرگ در پی کسب همراهی قدرت کوچک یا متوسط باشد. علاوه بر آن دو، آیا استقبال قدرت قوی از تقاضای هم‌سویی قدرت ضعیف، حتماً بازی برد - باخت است یا ممکن است بازی برد - برد هم باشد؟ به عنوان مثال، آیا استمداد کویت از آمریکا در سال 1990، سبب تضعیف کویت شد؟ در یک جمله می‌توان گفت منطق مرزبندی‌های جدید و پارادایم شکل‌دهنده ائتلاف‌ها را نمی‌توان به عوامل منسوخ چون

مجاورت جغرافیایی یا حافظه تاریخی فروکاست. بسا ملت‌های همسایه که امروزه به حکم این قواعد نوین (از جمله رژیم سیاسی)، فرسنگ‌ها از همدیگر جدا افتاده‌اند (مانند کره شمالی و کره جنوبی) و چه بسیار کشورهای بعید از هم که به یمن متد سیاسی یا منافع اقتصادی مشترک، هم‌مرز معنوی یکدیگر شده‌اند، مانند برزیل و ترکیه (مارتین، ۱۳۸۹).

با این توضیح، دشواری‌های مبحث سطح تحلیل منطقه‌ای امنیت را می‌توان به قرار زیر برشمرد:

اولاً، خوشه‌ها یا مجموعه‌های منطقه‌ای مورد نظر بوزان یکدست نیستند تا حدی که قرابت بعضی از بازیگران بومی یک منطقه با بازیگران بومی منطقه دیگر، بسیار بیشتر از واحدهای تشکیل‌دهنده یک مجموعه است. **ثانیاً**، بوزان معتقد است مسائل امنیتی هر منطقه و به تبع آن، راه حل آن مساله، در هر مجموعه منطقه‌ای، متفاوت از دیگر مجموعه‌هاست. این گزاره، فقط گویای بخشی از حقیقت است. اکنون نزاع‌های قومی برای احراز و ابراز هویت، تقریباً در همه خوشه‌ها وجود دارد، یا فقدان هویت منسجم در بسیاری از خوشه‌ها به چشم می‌خورد، استفاده آشکار از زور در حیات سیاسی محدود به یک خوشه منطقه‌ای نیست و درگیری سیاسی بر سر ایدئولوژی که کشور باید بر اساس آن سازمان‌دهی شود، ربط وثیق و قابل دفاعی با موقعیت جغرافیایی کشور ندارد. **ثالثاً**، عوامل بسیج‌گر، تحول‌آفرین و دوران‌سازی پدیدار شده‌اند که اغلب حرکت‌ها و انتخاب‌های ملل و دول بر مبنای آنها صورت می‌گیرد. نهضت‌های فکری، فن‌آوری دموکراتیک، پیوند اقتصادی، ایدئولوژی یکسان، ذهنیت ائتلاف‌گرای رهبران، مملکت‌داری و صلح دموکراتیک، اخلاق حقوق بشرگرا و ساختار سیاسی (قبیله‌ای، چندقومیتی، دولت شکننده، دیکتاتوری خاندانی، اقتدارگرایی مبتنی بر رانتیریسیم و ناسیونالیسم قومی و مدنی) مفاهیم توضیح‌دهنده و متناسبی هستند که در سطح تحلیل نحیف بوزان به نظر نیامده‌اند.

د. امنیتی کردن

دو مفهوم امنیتی دیدن^۱ و امنیتی‌ندیدن^۲، از مفاهیم کلیدی اندیشه بوزان در مباحث و مطالعات امنیتی هستند. این اصطلاح، معمولاً در ارجاعاتی که به بوزان می‌شود مورد استناد و استفاده‌اند و در ادامه توضیح خواهیم داد که این مفهوم، اتفاقاً به جای آنکه دامنه نگاه امنیتی را محدود کند،

1. Securitization
2. Desecuritization

سبب گسترش امنیتی دیدن شده است. با رجوع به آثار متعدد بوزان می‌توان دریافت که او امور سیاسی جاری جامعه را به سه دسته زیر تقسیم می‌کند:

یک. امور غیر سیاسی؛ به مسایلی اطلاق می‌شود که دولت معمولاً کاری به آن ندارد و از هیچ راه دیگری موضوع بحث و تصمیم‌گیری همگانی قرار نمی‌گیرد.

دو. امور سیاسی؛ به مسایلی اطلاق می‌شود که معمولاً بخشی از سیاست‌گذاری همگانی است و مستلزم تصمیم‌گیری و تخصیص منابع از سوی دولت و یا به شکلی نادرتر، نیازمند گونه دیگری از نظارت و تدبیر جمعی است.

سه. امور امنیتی؛ به مسایلی گفته می‌شود که با بقا و موجودیت یک مجموعه مانند کشور سرکار پیدا می‌کند یا اینگونه جلوه داده می‌شود. این قبیل موارد مستلزم تمهیدات اضطراری و اتخاذ تدابیری ورای رویه‌های متداول می‌باشد. سه وضعیت فوق‌رأمی‌توان روی طیف زیر نشان داد: حساسیت دولت، اوج حساسیت دولت، ویژه، موردی، عادی

همانگونه که دیده می‌شود، امر امنیتی، اولاً همواره و به صورت دائمی امنیتی نیست. امر غیر امنیتی هم اینگونه است، یعنی هر موضوع عادی (مانند فرهنگ و حتی مجالس عروسی و محیط زیست) ممکن است بلافاصله به مقوله‌ای امنیتی تبدیل شود. بنابراین، امنیتی‌شدن امر عادی و عادی‌شدن موضوع امنیتی، بیش از هر چیز به تصمیم نیاز دارد.

ثانیاً، امر امنیتی حتماً به مصالح و امور همگانی مربوط است یا اینگونه جلوه داده می‌شود. سیاست امنیتی ساختن هنگامی موفق است که بتواند تهدید علیه بقا یا موجودیت را به همگان بیاوراند و هنگامی ناکام است که حکومت نتواند جامعه را نسبت به وجود تهدید خطرناک قانع سازد (Mitzen, 2008: 23). اگر گروه‌های مرجع که حکم شاهرگ‌های حیاتی را دارند، نسبت به ماهیت و جهت امنیتی ساختن تردید کنند، آنگاه گسست راهبردی رخ می‌دهد و جامعه به جای پشتیبانی سیاست امنیتی‌سازی، به موضوع امنیتی‌سازی بدل می‌شود.

ثالثاً، امنیتی ساختن متضمن تخصیص توجه و منابع ویژه است (Waever, 1995). بر خلاف امور عادی و حتی سیاسی که با سیاست‌گذاری‌های مصوب و به صورت کاملاً روالمند مدیریت می‌شوند، امور امنیتی متضمن اولویت مطلق است. به تعبیر بوزان، اقدام امنیتی مستلزم

نقض دلخواه قواعد است و محرک آن این هراس است که طرف دیگر به ما اجازه نخواهد داد به عنوان کنشگر به موجودیت خود ادامه دهیم (Waever, 1995). در وضعیت امنیتی، بازیگران به منابع خود اتکا می‌کنند. بر این اساس، هر نمونه موفقیت‌آمیز امنیتی کردن موضوعات، سه مؤلفه دارد: تهدید علیه موجودیت، اقدام اضطراری و خارج از مجاری معمول، تأثیرات ناشی از دورزدن قواعد بر مناسبات بین بازیگران (بوزان و همکاران، ۱۳۸۶: ۵۲).

وابعاً، امنیتی دیدن یا امنیتی‌سازی هر موضوع، مستلزم ساختار سخنورانه خاص نیز هست. کاربرد عباراتی چون «آخرین فرصت»، «دیگر مجال جبران وجود نخواهد داشت»، «نه سبک و انتخاب که اصل موجودیت و زندگی در شرف همه‌سوزی است» و عباراتی از این قبیل، هراس بنیادی را به مخاطب القا می‌نماید. این قبیل گفتارها خود نوعی عمل یا اقدام هستند، یعنی با بر زبان راندن واژه‌ها، در واقع عملی انجام می‌شود (Rothschild, 1995: 55). در اینجا ضروری نیست هر واژه‌ای، لزوماً بر خطری واقعی‌تر دلالت کند، بلکه گفتار فی‌نفسه عمل است. به محض اینکه تهدید وجودی معرفی یا تلقین شد و مخاطبان پرتعدادی این گزارش یا تلقین را پذیرفتند، آنگاه سیاست امنیتی کردن، موفق شده است.

خامساً، سیاست امنیتی دیدن، لزوماً اظهاری و اعلانی نیست. در بعضی مواقع، ممکن است دستگاه‌های تبلیغی در مورد فوریت و شدت یک خطر سخنان بسیج‌کننده (برای نیروهای هوادار و هراس‌انگیز (علیه بازیگران خارجی)، موضوعی اتخاذ کنند، لیکن شکل نهادینه و پیشرفته امنیتی‌ساختن این است که وقتی مثلاً از موضوعی دفاعی سخن می‌گوییم، مخاطب متوجه امنیتی شدن موضوع می‌شود. واژه‌های جایگزین امنیت، بعضاً همان کاری را می‌کنند که امنیت. در این حالت، وقتی از موضوعات خاص نظیر تمامیت ارضی، نظم عمومی، رژیم حقیقت و ارزش‌های اساسی^۱ سخن می‌گوییم، به طور خودکار در قاموس فوریت و ضرورت وارد شده‌ایم. مطابق ادعای بوزان، مکتب کپنهاگ، که در سال ۱۹۸۵ به همت بعضی محققان امنیت بین‌الملل، از جمله باری بوزان و ال ویور بوجود آمد (Bigo, 2002: 63)، در صدد بود بار امنیتی را از مسائل عادی بازگشاید و با بسط دامنه مسائل غیرسیاسی - اجتماعی و به طور کلی عادی، مانع سوءاستفاده

دولت و نظامیان از موقعیت ویژه شود. از نگاه وی، هر جامعه که در آن، دامنه مسائل امنیتی گسترش و دامنه مسائل سیاسی/اجتماعی کاهش یابد، ضریب امنیت در آن پایین است. به باور بوزان، رئالیست‌ها به اشتباه جامعه را از حالت رقابت و مسابقه خارج ساخته، فرهنگ منازعه را گسترش می‌دادند و در کنار آن، بدون توجه به قدرت بازیگرانی چون هنجارهای جهانی و یا عناصر فروملی، دولت را یگانه بازیگر و مؤثرترین عامل تغییر می‌شمردند. توصیه بی‌نتیجه بوزان، اجتناب از امنیتی‌کردن و تلاش برای اجتماعی/سیاسی‌کردن موضوعات امنیتی است.

تأمل در ویژگی‌های پنجگانه امنیتی‌کردن که بوزان و سایر بنیان‌مکتب‌کنندگان حامی آن هستند، از ابهامات و ضعف‌هایی حکایت می‌کند که در نوع خود جالبند. آنچه در پی می‌آید، نقد توصیه‌ها و البته، تحلیل‌های بوزان در خصوص امنیتی یا غیرامنیتی دیدن قضایای عادی است.

یک. اولین کاستی یا بهتر بگوییم تناقض چشمگیر در ایده امنیتی دیدن و امنیتی‌ندیدن این است که خود بوزان ابتدا در اثر معروف خود «مردم، دولت‌ها و هراس»، از بسط انواع و اشکال امنیت سخن می‌گوید و بر سنت‌گرایان خرده می‌گیرد و می‌گوید: «چیزی که نیاز داریم، مفهومی از امنیت است که به مراتب مشخص‌تر از صرف تهدید یا معضل باشد. سنت‌گرایان دامنه مسائل امنیتی را بسیار محدود می‌کنند و به بهانه لطمه دیدن انسجام نظری مطالعات امنیتی، از مطالعات راهبردی بهره می‌گیرند. تنها یا بهترین راه مقابله با این عدم انسجام را واپس‌نشستن مطالعات امنیتی به حوزه نظامی نمی‌دانیم و بر آنیم تا انسجام لازم را با کندوکاو در منطق خود امنیت و با هدف درک وجه تمایز امنیت و روند امنیتی دیدن موضوعات از آنچه صرفاً سیاسی است، تأمین کنیم» (بوزان و همکاران، ۱۳۸۶: ۲۰).

طرح موضوعات امنیتی‌کردن و جدال بوزان با سنت‌گرایان، متضمن این تناقض است که بوزان، اولاً برداشت سنت‌گرایان از امنیت را محدود و ابتر می‌شمارد و معتقد است باید از ابعاد پنجگانه امنیت مانند ثبات سازمانی دولت‌ها، هویت گروه‌های قومی، توانمندی برای تضمین جریان عرضه/تقاضا، برخورداری از استحکامات دفاع از جمعیت و سرزمین در مقابل دشمنان و بالاخره، از امنیت زیست‌محیطی، یاد کرد و برداشت منسوخ و به عبارت درست‌تر، ناقص سنت‌گرایان از امنیت را بهبود بخشید. بنابراین، خود بوزان ابتدا دامنه مسائل امنیتی را به عرصه‌هایی چون هویت قومی، پایداری زیست‌محیطی و گونه‌های حیوانی و گیاهی بسط

می‌دهد و سپس، از ایده غیر امنیتی کردن یا امنیتی‌ندیدن و ضرورت سیاسی/اجتماعی کردن مسائل امنیتی سخن می‌گوید. این در حالی است که خود بوزان، بسط‌دهنده امنیت و سپس منتقد سرایت نگاه امنیتی به حوزه‌های سیاسی و اجتماعی است. گفتنی است بوزان در کتاب بعدی خود یعنی *چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت*، همچنان از بسط مفهوم امنیت از یک سو و ضرورت امنیتی‌ندیدن از سوی دیگر بحث کرده است. از این رو، نقد اول این است که بوزان با دفاع از امنیتی‌ندیدن مسائل و تحدید دامنه مسائل امنیتی، به سنت‌گرایی نزدیک می‌شود که حیطه مسائل امنیتی را در امور راهبردی خلاصه می‌کردند و مباحثی مانند محیط زیست در دستور کار امنیتی آنها نبود، اما از سوی دیگر، با طرح امنیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، زیست‌محیطی و نظامی، خود به خود همه امور اجتماعی - سیاسی را امنیتی می‌کند.

دو. دومین ابهام مبحث امنیتی‌دیدن در اندیشه بوزان، به مخاطبین سخن وی مربوط است. بوزان در این مبحث از کشورهای مردم‌سالار (دموکراتیک) و جهان سوم، به صورت توأمان استفاده می‌کند. او تصریح می‌کند بعضی کشورها مذهب را سیاسی می‌کنند (مانند ایران و عربستان سعودی)، بعضی کشورها فرهنگ را امنیتی می‌کنند (مانند شوروی سابق) و بعضی کشورها، فرهنگ را امنیتی نمی‌کنند (مانند هلند و انگلستان). مثال‌های مورد استفاده بوزان نشان می‌دهد وی نظریه خود را جهان‌شمول لحاظ می‌کند و از تخصیص آن به کشورهای غربی یا جهان سوم اجتناب می‌نماید. در چنین فضایی، پرسش این است که آیا آسیب‌پذیری‌ها و تهدیدات این دو مجموعه (غرب و جهان سوم) با همدیگر هم‌خوانی دارد که برای آنها نسخه واحدی تجویز کنیم؟ به نظر می‌رسد امنیتی‌کردن در کشورهای جهان سوم، روال (بعضاً) گریزناپذیر) است و در کشورهای غربی، وضعیت استثنایی. بوزان بدین نکته توجهی ندارد که در کشورهای جهان سوم، دولت به واسطه مسئولیت‌های معوقه، وعده‌های انبوه و جامعه نحیف، امنیتی‌دیدن را پروژه‌ای ناگزیر برای ارتقای امنیت می‌شمارد و مأموریت‌های بر زمین مانده جامعه و بخش خصوصی ناکارآمد و ضعیف را بر عهده می‌گیرد. در چنین ساختاری، واگذاری مسئولیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی واقعاً بی‌معنی است، چون افکار عمومی و جامعه مستقل عملاً وجود ندارد. بوزان بدین نکته هم اساساً وقعی نمی‌نهد که در غالب کشورهای جهان سوم، به واسطه سابقه استعماری خود غربی‌ها، دولت با بسیج افکار عمومی،

از آن به عنوان وسیله‌ای برای امتیازگیری و تعمیق امنیت خود بهره می‌گیرد. باید در آن نکته بیشتر تأمل نمود که متمرکزسازی افکار عمومی روی مسائل امنیتی، موضع‌گیری افراطی را دامن می‌زند، فریادها برای صلح و قدرت را بلندتر می‌کند و در نهایت، هیچ‌یک را به چنگ نمی‌آورد. واقع‌گرا و سازنده‌گراساختن افکار عمومی فقط با وجود جامعه مدنی پرتوان و برخوردار از امنیت میسر است که به خلاف گفته بوزان، در جهان سوم دست‌نیافتنی است و به استثنای مواردی معدود، آنچه اهمیت و اولویت دارد، سیاست امنیتی دیدن امور بسیار عادی و متعارف اجتماعی است. رجوع به مصادیق ارائه‌شده از سوی بوزان نشان می‌دهد مصادیق مورد نظر وی عمدتاً کشورهای جهان سوم و نه کشورهای غربی است، آن هم جهان سومی که در آن هنوز به باور خود بوزان نمی‌توان از امنیت ملی سخن گفت، چون ملت مستقل از دولت و خاندان حکومت‌گر، اساساً متولد نشده است. بدیهی است در چنین فضایی که شیخ شورش دانشجویی، کودتای سرهنگ‌های گردن‌کش، هجوم همسایگان توسعه‌طلب، تجزیه‌طلبی اقوام متوهم و فقر فلاکت‌بار، درنگی حکومت‌گران را رها نمی‌کند، نمی‌توان انتظار داشت که تحولات و تحرکات را نه امنیتی که اجتماعی/سیاسی ببینند. بوزان بسیار خوش‌بینانه، ناامنی‌های غیرنظامی نظیر نگرانی‌های هویتی، زیست‌محیطی و بحران اشتغال را برجسته می‌سازد و با کم‌اهمیت شمردن تهدید نظامی، از پایان سیطره نظامیان در گفتمان‌های نوین امنیتی سخن می‌گوید. همو در کتاب دیگرش (مناطق و قدرت‌ها)، اغلب مناطق دنیا را درگیر جنگ‌های خونین نظامی می‌شمارد و از جنگ‌های پرتلفات داخلی (قومی، مذهبی و دینی) یاد می‌کند. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که در برخی جوامع، به حکم اقبال ژئوپلیتیک، نخبگان تجدید نظر طلب، ایدئولوژی‌های مخالف وضع موجود، اختلافات حل‌نشده دیرین و مهمتر از همه، گسیختگی اجتماعی و فقر اقتصادی، هم‌گرایی پایدار و صلح دموکراتیک شکل نگرفته است تا نهادها و بازیگران، اولویت صلح و امنیتی‌ندیدن را به سیاست رسمی و واقعی تبدیل کنند.

سه. سومین نقیصه اساسی بحث بوزان در باب امنیتی‌دیدن و امنیتی‌ندیدن، به کیفیت ترکیبی تهدید/امنیت مربوط است. از نگاه بوزان، ابعاد پنجگانه امنیت اقتصادی، نظامی، سیاسی، زیست‌محیطی و جامعه‌ای، به طرز عجیبی با هم گره خورده‌اند. از این منظر و به درستی، امنیت نظامی آثار سیاسی زیادی دارد، سیاست اقتصادی وابسته به امنیت نظامی است، پیوند و مرآوده

اقتصادی، ساختار سیاسی و اجتماعی را در معرض فشارهای شدید فراملی برای مطابقت با قواعد جهانی قرار می‌دهد (Betts, 1997: 8-9). از سوی دیگر، در بحث کیفیت ترکیبی تهدید/ امنیت ارتباط بین فرد، دولت و نظام بین‌الملل و نه اولویت یکی بر دیگری، سبب پیدایش فضای امنیتی به هم پیوسته در نظام بین‌الملل شده است که در آن، عمل در یک حوزه، اثرات متعددی در دیگر حوزه‌ها دارد. به نظر می‌رسد این تحلیل و تبعاً تخمین‌های بوزان، بسیار خوش‌بینانه و سراسر بین و یکسان‌ساز است (Ayoob, 1984: 43). می‌توان پرسید آیا وزن دولت با وزن افراد (هرچند جهانی و بین‌المللی) برابری می‌کند؟ مگر نه این است که افراد مهم، عمدتاً و در اکثر قریب به اتفاق موارد، نسبتی با دولت یا بازیگران بین‌المللی دارند؟ آیا در پی تعامل اقتصادی زیاد، فشار وارده بر نظام‌های اجتماعی و سیاسی طرفین مساوی است یا ماجرای دیگری رخ می‌دهد؟ در مواردی، امنیت نظامی لزوماً به معنای نشاط سیاسی نیست و پیوند اقتصادی حتماً سبب ترقی سیاسی (مانند کشورهای عربی و پاکستان) نمی‌شود. بوزان از یک ماجرای مشهور، روایت علمی به دست می‌دهد. در نگاه او، گویی همه بازیگران از مجال تحرک مساوی برخوردارند. به نظر می‌رسد حقیقت ماجرا بدین وضوح نیست. باید تصریح شود که ماجرای تعامل قدرت به چه نحوی صورت می‌پذیرد، یعنی چه کسی، چه تصمیمی را، با چه منظوری برای خود یا برای دیگری اتخاذ می‌کند. جایگزینی مطالعات راهبردی با امنیتی، معضلی را حل نمی‌کند و تغییر قالب بدون تحول محتوا کاری از پیش نمی‌برد. به عبارت ساده‌تر، توضیح مزایای امنیتی‌ندیدن به جای امنیتی‌دیدن موقعی راهگشاست که علل (نه علامات) آنها واکاوی شود.

نتیجه‌گیری

باری بوزان در بررسی امنیت بین‌الملل، جایگاهی شبیه ساموئل هانتینگتن در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی و روندهای بین‌المللی دارد. اهمیت بحث بوزان از این منظر مضاعف است که کاربران تحلیل و تجویزهای وی، بازیگران مؤثری چون دولت‌ها هستند، یعنی خطا و صواب بوزان در تشخیص علل و فرایندهای بین‌المللی می‌تواند حیات و امنیت میلیون‌ها تن را متأثر سازد و منابع مالی - اجتماعی چشم‌گیری را تباه یا احیا نماید. با توجه به این جایگاه، مقاله حاضر این پرسش را

طرح نمود که دستاوردهای ممتاز بوزان در حوزه‌های روش‌شناسی، مفهوم‌پردازی و سیاست‌گذاری امنیتی کدامند و امروز، کدام بخش از تفحص‌های کم‌نظیر بوزان در مطالعات امنیتی، قابل استفاده است؟ برای یافتن پاسخ به این پرسش، ابتدا به روش تفسیری، به تفحص و تأمل در آثار بوزان و همکاران او در مکتب کپنهاگ پرداختیم و پس از مقایسه مطالعات با موارد عینی و تحلیل‌های رقیب، بدین استنتاج نزدیک شدیم که بوزان از حیث گسترش دامنه مطالعات امنیتی و طرح مباحث جدیدی چون خصلت معماگونه امنیت در بعضی مناطق، ضرورت تحلیل امنیت در سطح منطقه‌ای، مفیدبودن امنیتی‌ندیدن تحولات اجتماعی/سیاسی و بالاخره، تلقی جامعه به عنوان مرجع مکمل (در کنار دولت) امنیت، نقش ممتازی در پیشبرد مطالعات امنیتی ایفا کرده است. در عین حال، این گام‌ها، به معنای درک درست یا صحت بی‌قید و شرط روش، مفاهیم و توصیه‌های بوزان نیست. در این مقاله، نشان داده شد که بوزان در مبحث امنیت جامعه‌ای، به واسطه مقدم‌داشتن بلاوجه هویت، در مبحث مرجع امنیت، به واسطه بی‌توجهی به نقش دولت در مهندسی اجتماعی، در مبحث سطح تحلیل منطقه‌ای، به دلیل اصرار بر خاستگاه منطقه‌ای بحران‌ها و در مبحث امنیتی‌دیدن، به خاطر گسترش ناخواسته دامنه امنیتی‌دیدن مسائل، عملاً به تعمیق تلقی سنتی از امنیت کمک رسانده است.

منابع

- بوزان، باری، مردم (۱۳۷۸)؛ *دولتها و هراس*، مترجم ناشر، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری و همکاران (۱۳۸۶)؛ *چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری (۱۳۷۸)؛ *مناطق و قدرتها: ساختار امنیت بین الملل*، ترجمه رحمن قهرمانپور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری (۱۳۷۹)؛ «مردم، دولتها و هراس: مشکل امنیت ملی در جهان سوم»، در آزر، ادوارد ای و این مون، چونگ، *امنیت ملی در جهان سوم*، مترجم ناشر، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کراهمان، الکه (۱۳۸۷)؛ *تهدیدات و بازیگران جدید در امنیت بین الملل*، ترجمه گروهی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گودرزی، حسین (به اهتمام) (۱۳۸۴)؛ *گفتارهایی درباره زبان و هویت*، تهران: تمدن ایرانی.
- مارتین، لنورجی، *چهره جدید امنیت در خاورمیانه* (۱۳۸۹)؛ ترجمه قدیر نصری، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، چ دوم.
- نصری، قدیر، *مبانی هویت ایرانی* (۱۳۸۷)؛ تهران: تمدن ایرانی.
- نصری، قدیر (۱۳۸۷)؛ «نقد و بررسی کتاب مناطق و قدرتها»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۲۷.
- نصری، قدیر (۱۳۸۳)؛ «بافتار منطقه‌ای امنیت»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۲۴.
- نصری، قدیر (۱۳۸۱)؛ «مکتب کپنهاگ: مبانی نظری و موازین عملی»، *فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی*، شماره ۳۳.
- Ayoob, Mohammad (1984); "Security in the Third World: The Worm about to Turn?", **International Affairs**, 60 (1).
- Baldwin, David A. (1995); "Security Studies and the End of the cold War", **World politics**, 48 (1).
- Betts, Richard K. (1997); "Should Strategic Studies Survive?" **World Politics**.
- Bigo, Didier, (2002); "Security and Immigration: Toward a Critique of the Governmentality of Unease", **Alternatives**, 27 (Special Issue).
- Brass, Paul B. (March 2003); "Elite Interest, Popular Passions and Social Power...", Available at: www.paulbrass.com
- Booth, ken (1991); "Security and Emancipation", **Review of International Studies**, 17 (4).
- Buzan, Barry (1983, 1991 & 2007); **People, states and fear: An Agenda for International Security Studies in the post-cold war Era**, London: Harvester wheatsheat publication.
- Herd, Graeme P. and Lofgren, Jon (1999); "Societal Security: The Baltic States and Eu Integration", **Cooperation and Conflict**, 36 (3).
- Walt Stephen M. (1991); "The Renaissance of Security Studies", **International Studies Quarterly**, 35 (2).
- Mc Sweeney, Bill (1996); "Identity and Security: Buzan and the Copenhagen School", **Review of International Studies**, 22 (1).
- Mitzen, Jennifer (2008); "Ontological Security in World Politics: State Identity and The Security Dilemma", **European Journal of international Relations**, 12 (3).
- Neocleous, Mark (2006); "From Social to National Security: on the fabrication of Economic Order", **Security Dialogue**, 37(3).
- Ole, Waver, Barry Buzan et al. (1993); **Identity, Migration and the New Security Agenda**

in Europe, London: Printer.

Posen, B. (1993), "The Security Dilemma and Ethnic Conflict", **Survival**, Spring, Vol.35, No.1.

Rothschild, Emma (1995); "What is Security?" **Dadalus**, 124 (3), p. 55

Roe, Paul, "The societal Dilemma", Available at: www.ciao.com/.

Waever, O. (1995); "Securitization and Desecuritization" in Lipshutz (ed); **On Security**, New York: Columbia University Press.

Wendt, Alexander (2004); "The State as Person in International Affairs", **Review of International Studies**.

Wilknsn, Claire (March 2007); "The Copenhagen School on Tour in Kyrgyzstan: Is Securitization Theory Useable Outside Europe?" **Security Dialogue**, Vol.38, No.1.

Will, Kymlicka (2002); **Multicultural citizenship: An Interdiction**, Oxford, Oxford University Press.

Williams, Michael C. (1998); "Identity and the Politics of Security", **European Journal of International Relations**, 4(2).

Yildiz, Karim (2004); **The Kords in Iraq: past, present and future**, New York: Pluto Press, Introduction.